

تبهکاری ندارند و فرجام پسندیده از آن پرهیزگاران است»<sup>۱</sup>.

عَفان بن مُسلم ما را خبر داد و گفت محمد بن مروان، از عمارة بن ابی حفصه برای ما نقل کرد که \* مُسلمة بن عبدالملک در بیماری مرگ عمر بن عبدالعزیز پیش او رفت و گفت: چه کسی را وصی خانواده خود قرار می‌دهی - دربارهٔ خانواده‌ات به چه کسی سفارش می‌کنی؟ عمر گفت: هر گاه خدا را فراموش کردم، فرا یادم آور. مسلمة بار دیگر سخن خود را تکرار کرد که دربارهٔ خانواده‌ات به چه کسی سفارش می‌کنی؟ عمر گفت: ولی من میان ایشان خدایی است که کتاب را نازل فرموده است و همو ولایت نیکوکاران را عهده‌دار است.<sup>۲</sup>

محمد بن عمر واقدی می‌گفت هشام بن غاز، از سلیمان بن موسی ما را خبر داد که می‌گفته است \* چون مرگ عمر بن عبدالعزیز نزدیک و محضر شد برای یزید بن عبدالملک نوشت: اما بعد بر حذر باش که مبادا به هنگام قدرت و توانگری فرو افتی که آن لغزش بخشوده نخواهد شد و امکان بازگشت فراهم نخواهد بود آنان که از پی خودگذاری ستایش نخواهند کرد و به پیشگاه کسی که می‌روی معذورت نمی‌دارد، والسلام.

رُوح بن عبادة ما را خبر داد و گفت حجاج بن حسان تیمی، از سالم بن بشیر برایم نقل کرد که \* چون عمر بن عبدالعزیز محضر شد برای یزید بن عبدالملک چنین نوشت: سلام بر تو باد، اما بعد اینک برای خود چیزی جز سرنوشت - مرگ - نمی‌بینم و کار خلافت را چنان می‌بینم که به زودی به تو خواهد رسید. خدا را دربارهٔ امت محمد پیامبر گرامی، چنان مباد که دنیا را برای کسانی واگذاری که تو را ستایش نکنند و به پیشگاه کسی روی که تو را معذور نخواهد داشت و سلام بر تو.

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت محمد بن عبدالرحمان بن ابی الزناد، از گفته عبدالعزیز بن عمر برایم نقل کرد که می‌گفته است \* پدرم وصیت کرد در پنج پارچه پنبه‌ای - کرباس درشت بافت - کفن شود.

محمد بن عمر ما را خبر داد و گفت عبیدالله بن عبدالعزیز، از ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم برایم نقل کرد که \* عمر بن عبدالعزیز وصیت کرده است در پنج پارچه که از جمله پیراهن و عمامه بوده است کفن شود.

۱. آیه ۸۳، سوره بیست و هشتم - القصص.

۲. با اندک تصرفی همان آیه ۱۹۶ سوره اعراف است.

محمد بن واقدی ما را خبر داد و گفت خالد بن ابی بکر برایم نقل کرد که \* عمر بن عبدالعزیز وصیت کرد او را در پنج پارچه که از جمله پیراهن و عمامه بوده است کفن کنند و می گفته است عبدالله بن عمر هر کس از خویشانش را که می مرده چنین کفن می کرده است. محمد بن عمر ما را خبر داد و گفت محمد بن مسلم بن جَمَازَه از عبدالرحمان بن محمد بن عبدالله برای من نقل کرد که می گفته است \* عمر بن عبدالعزیز نزدیک مرگ خود سفارش کرد تازی از موهای حضرت ختمی مرتبت و چند ناخن از ناخهای گرفته شده آن حضرت را بیاورند و گفت: چون مردم این تار مو و ناخن را در کفنم بگذارید و چنان کردند.

ابوبکر بن عبدالله بن ابی اویس از سلیمان بن بلال، از جعفر بن محمد، از سفیان بن عاصم بن عبدالعزیز بن مروان ما را خبر داد که می گفته است \* خود حاضر بودم که عمر بن عبدالعزیز به یکی از کنیزکانش گفت: چنین می بینمت که به زودی حنوط مرا نرم و مخلوط خواهی کرد. در آن مشک - ماده خوشبو - قرار مده.

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت یحیی بن خالد بن دینار، از سفیان بن عاصم برایم نقل کرد که می گفته است \* عمر بن عبدالعزیز سفارش کرد که چون محتضر شود او را بر پهلوی راست رو به قبله کنند.

وهب بن جریر بن حازم از گفته پدرش ما را خبر داد که می گفته است، از مغیره بن حکیم شنیدم که می گفت \* فاطمه دختر عبدالملک مرا گفت که در بیماری مرگ عمر بن عبدالعزیز چند بار شنیدم که می گفت: خدایا اگر ممکن است مرگ مرا هر چند برای یک ساعت از ایشان پوشیده بدار. گوید: چون روزی که در آن درگذشت فرارسید من - بدون توجه - از پیش او بیرون رفتم و در حجره دیگری نشستم و میان من و او دری فاصله بود و عمر زیر خیمه ای بود. شنیدم این آیه را می خواند: «تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الارض و لا فساداً و العاقبة للمتقين» «این سرای دیگر است، آن را بهره کسانی قرار داده ایم که در زمین اراده برتری و تبهکاری ندارند و فرجام پسندیده از آن پرهیزکاران است»، سپس آرام گرفت و هیچ آوایی از او نشنیدم. به غلامی که خدمتکاری او را بر عهده داشت گفتم: بنگر آیا امیرالمومنین خواب است؟ چون خدمتکار پیش او رفت فریاد برآورد، برجستم و پیش او رفتم دیدم مرده است در حالی که رو به قبله بود و خود دیدگان و دهانش را بسته بود. یک دست بر دهان و دست دیگر بر دیدگان خود نهاده بود.

عباد بن عمر واشحی از گفته مَخْلَد بن یزید، از یوسف بن ماهک، از رجاء بن حیوه ما را خبر داد که می گفته است: \* عمر بن عبدالعزیز در بیماری مرگ خود به من گفت: تو باید از کسانی باشی که در مراسم غسل و کفن کردن من شرکت دارند و مرا در گور می نهند. چون مرا در لحد نهادید و بندها و گره های کفن را گشودید به چهره ام بنگر، که من سه تن از خلیفگان را به خاک سپرده ام و هر سه را پس از نهادن در گور و گشودن گره کفن به چهره شان نگریستم سیاه شده بود و بر جانب قبله نبود. رجاء می گوید: من از کسانی بودم که عمر را غسل دادند و کفن کردند و خاک سپردند. چون گره را گشودم به چهره اش نگریستم که چون کاغذ سپید و بر جانب قبله بود.

عباد بن عمر واشحی که مؤذن مسجد سلیمان بن حرب بصره بود ما را خبر داد و گفت مَخْلَد بن یزید که پنجاه سال پیش او را دیدم و در محله... می نشست و سالخورده و فاضل و نیکوکار بود...<sup>۱</sup> از یوسف بن ماهک برای ما نقل کرد که می گفته است: \* چون پس از به خاک سپردن عمر بن عبدالعزیز خاکها را بر گورش هموار می کردیم نامه ای گشوده از آسمان بر ما فرو افتاد که بر آن نوشته بود: «بسم الله الرحمن الرحیم، امان نامه ای از خداوند برای عمر بن عبدالعزیز از آتش است».

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت عمرو بن عثمان برایم نقل کرد که \* عمر بن عبدالعزیز ده شب باقی مانده از رجب سال یکصد و یک هجری در سی و نه سالگی و چند ماه فزون در دیرسمعان<sup>۲</sup> درگذشت و روزگار خلافتش دو سال و پنج ماه بود.

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت عمویم هشام بن واقد برایم حدیث کرد و گفت: \* من به سال نود و هفت متولد شدم، عمر بن عبدالعزیز روز جمعه ده روز باقی مانده از صفر سال نود و نه در دابق به خلافت رسید و سه دینار از مقرری او که بخش می کرد به من رسید و خدایش رحمت کناد به روز چهارشنبه پنج شب باقی مانده از رجب سال یکصد و یک هجری در خناصره درگذشت. مدت بیماری او بیست روز و مدت خلافتش دو سال و پنج ماه و چهار روز بود و به هنگام مرگ سی و نه سال و چند ماه داشت. او در دیرسمعان به خاک سپرده شد.

۱. افتادگی در اصل نسخه هاست.

۲. دیری در حومه دمشق که از گردشگاهها و منطقه ای پر آب و درخت بوده است. شهرتش بیشتر به سبب آرامگاه عمر بن عبدالعزیز است. معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۴۸ مراجعه فرمایید.

گوید محمد بن عمر واقدی، از عبدالرحمان بن ابی الزناد، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است \* عمر بن عبدالعزیز در حالی که سی و نه سال و پنج ماه از عمر او گذشته بود درگذشت.

گوید از سعید بن عامر شنیدم که می‌گفت \* هنگامی که عمر بن عبدالعزیز درگذشت سی و نه سال و چند ماه داشت.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس ما را خبر داد و گفت از ابوبکر بن عیاش شنیدم که می‌گفت \* عمر بن عبدالعزیز سی و نه سال عمر کرد.

گوید فضل بن دکین ما را خبر داد و گفت از سفیان بن عینه شنیدم که می‌گفت \* عمر بن عبدالعزیز به هنگام مرگ چهل سال داشت. سفیان بن عینه می‌گوید: از پسر عمر بن عبدالعزیز هم پرسیدم که پدرش به چند سالگی رسیده است؟ گفت: فقط به چهل سالگی، و دو سال و چیزی بیشتر پادشاهی کرد.

محمد بن سعد گوید از گفته عبدالله بن صالح، از معاویه مرا خبر دادند که می‌گفته است \* چون مرگ عمر بن عبدالعزیز فرا رسید به خویشاوندان خود سفارش کرد که هنگامی که گور مرا می‌کنید گود نکنید که طبقه بالای زمین بهترین جای آن و طبقه زیر بدترین جای آن است.

محمد بن یزید بن خنیس از گفته وهیب بن ورد ما را خبر داد که می‌گفته است ما را خبر رسیده است که \* چون عمر بن عبدالعزیز درگذشت فقیهان پیش همسرش آمدند تا او را تسلیت دهند و تعزیت گویند. به او گفتند به حضور آمده‌ایم که مرگ عمر را به تو تسلیت دهیم، هر چند که این سوگواری برای همه امت است. اینک خدایت رحمت کند به ما خبر بده احوال عمر در خانه‌اش چگونه بود؟ که داناترین افراد به احوال مردم همسر اوست. گفت: به خدا سوگند عمر بن عبدالعزیز چنان نبود که از همه شما بیشتر نماز بخواند یا روزه بگیرد ولی به خدا سوگند من هرگز بنده‌ای را ندیدم که از عمر بن عبدالعزیز از خداوند بیشتر بترسد. به خدا سوگند اتفاق می‌افتاد که زیر یک لحاف بودیم و آنجا باید شادی مرد نسبت به همسرش به حد کمال برسد اگر چیزی از فرمان خدا بر دل او خطور می‌کرد چنان به

۱. از این جا بزرگترین افتادگی چاپ ادوارد ساخاو و همکارانش شروع می‌شود، و خوشبختانه در چاپ محمد عبدالقادر عطاء آمده است که شرح حال ۴۰۷ شخص را در ۱۶۰ صفحه جلد پنجم چاپ کرده‌اند و بدیهی است که از این پس ترجمه بر مبنای این چاپ خواهد بود - م.

اضطراب می افتاد که پرنده‌ای در آب افتاده باشد. آن گاه عقده به گلویش می گرفت و سپس صدای گریه‌اش بلند می شد و چندان به سختی می گریست که می گفتم جان از تنش بیرون خواهد رفت. با مهربانی لحاف را از روی خودم و او کنار می زدم و می گفتم ای کاش میان ما و این حکومت فاصله خاور و باختر می بود و به خدا سوگند از هنگامی که به حکومت در آمدیم شادی و مسرتی ندیدیم.

محمد بن سعد گوید سعید بن عامر ما را خبر داد و گفت جعفر بن سلیمان برای ما نقل کرد که \* مالک بن دینار<sup>۱</sup> هر گاه از عمر بن عبدالعزیز یاد می کرد می گریست و می گفت که در عمل دارای زن نبود.

احمد بن عبدالله بن یونس ما را خبر داد و گفت شنیدم ابوبکر بن عیاش ضمن یاد کردن از عمر بن عبدالعزیز می گفت \* همانا از ناحیه دیر سمعان مردی محشور می شود که از خدای خود می ترسیده است.

گویند عمر بن عبدالعزیز محدثی امین و مورد اعتماد و دارای علم و فقه و پارسایی و پیشوایی به راستی دادگر بوده است و احادیث بسیاری روایت کرده است. خدایش رحمت کند و از او خشنود باد.<sup>۲</sup>

## عبدالله بن عمرو

ابن عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبدشمس. مادرش حفصه دختر عبدالله بن عمر بن خطاب است. مادر حفصه صفیه دختر ابو عبید بن مسعود ثقفی است، مادر صفیه عاتکه دختر اُسَید بن ابی العیص بن امیه است، مادر عاتکه زینب دختر ابی عمرو بن امیه است.

عبدالله بن عمرو این فرزندان آورده است: خالد و عبدالله و عایشه، این عایشه را سلیمان بن عبدالملک بن مروان به همسری گرفته است و عایشه برای او فرزند آورده است.

۱. مالک بن دینار بصری از محدثان بسیار پارسا و قانع که از راه نوشتن قرآن کسب معاش می کرد و شهره به نیکنامی و خوش نفسی است. او به سال ۱۳۱ هجری در گذشته است. به ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۳، چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید، مصر، ۱۳۶۷ ق، ص ۲۸۷ مراجعه فرمایید.

۲. در چاپ بریل پس از آنکه چند سطر نقطه چین است که دلیل بر افتادگی است نوشته شده است الطبقه السادسة «طبقه ششم»؛ اینک بخش افتاده از چاپ استاد محمد عبدالقادر عطا ترجمه می شود - م.

مادر این سه تن اسماء دختر عبدالرحمان بن حارث بن هشام است، مادر اسماء ام‌الحسن دختر زبیر بن عوام است و مادر ام‌الحسن اسماء دختر ابوبکر صدیق است.<sup>۱</sup> دیگر فرزندان او عبارتند از: عبدالعزیز، اُمّیه و اُمّ عبدالله که او را ولید بن عبدالملک بن مروان به همسری گرفت و برای او فرزند آورد، و دختری دیگر به نام ام‌عثمان. مادر این چهار تن ام‌عبدالعزیز دختر عبدالله بن خالد بن اُسَید بن عیص بن اُمّیه است. و عمرو اُمّ سعید که او را یزید بن عبدالملک بن مروان به همسری گرفت و برای او فرزند آورد و مادرشان ام‌عمرو دختر ابان بن عثمان بن عفّان است.<sup>۲</sup> و محمد که همان دیباج است<sup>۳</sup> و قاسم و رقیه که مادرشان فاطمه دختر حسین بن علی بن ابی‌طالب است، مادر فاطمه ام‌اسحاق دختر طلحة بن عبیدالله بن عثمان است. و محمد اکبر که مادرش کنیزی بوده است. محمد مشهور به حازوق بوده است. و ام‌عبدالعزیز که او را هم ولید بن یزید بن عبدالملک به همسری گرفته و برای او فرزند آورده است. مادر ام‌عبدالعزیز، جلال<sup>۴</sup> دختر بُخیت بن عبدالرحمان بن اسود بن ابی‌البختری از خاندان اسد بن عبدالعزی است.

عبدالله بن عمرو بن عثمان به سبب زیبایی مشهور به مُطَرَف بوده است. او به سال نودوشش هجری در مصر در گذشته است.

### ابراهیم بن محمد بن طلحة

ابن عبیدالله بن عثمان بن عمرو بن کعب بن سعد بن تَیْم بن مُرّة. مادر ابراهیم خَوَلة دختر منظور بن زبان بن سیار بن عمرو بن جابر بن عقیل بن هلال بن سُمَی بن مازن بن فزاره است. ابراهیم برادر مادری حسن بن حسن بن علی - حسن مثنی - است. ابراهیم لنگ بوده و مردی شریف و نیرومند و مشهور به شیرقریش و شیرحجاز بوده است. او نفسی شریف و همتی بلند داشته و زبان‌آور بوده است و در حضور امیران و خلیفگان حق را می‌گفته و

۱. این اصرار در معرفی نسب مادری در خور توجه است.

۲. این خانواده از زیبایی بهره‌ای به سزا داشته‌اند. خود عبدالله بن عمرو شهره به زیبایی بوده است.

۳. محمد دیباج برادر مادری فرزندان حسن مثنی است. لطفاً به مقاتل الطالبیین، چاپ نجف، ۱۳۸۵ ق، ص ۱۳۸ مراجعه فرمایید.

۴. جلال مانند عصمت از نامهایی است که بر زن و مرد می‌نهادند.

پروایی نداشته است. از او احادیث کمی نقل شده است.

ابراهیم بن محمد این فرزندان را آورده است: عمران که مادرش زینب دختر عمرو بن ابی سلمة بن عبدالاسد مخزومی بوده است. یعقوب، صالح، سلیمان، یونس، داود، الیسع، شعیب و هارون<sup>۱</sup> و أم کلثوم و أم ابان که مادرشان أم یعقوب دختر اسماعیل بن طلحة بن عبیدالله بوده است، مادر ام یعقوب لبانة دختر عباس بن عبدالمطلب است. و عیسی و اسماعیل و یوسف و نوح و اسحاق که مادرانشان کنیز بوده‌اند. و اسماعیل اکبر و دختری به نام أم ابیها که عمر بن عبدالعزیز او را به همسری گرفت و برایش فرزند آورد و دختری دیگر به نام أم کلثوم که مادرشان أم عثمان دختر عبدالرحمان بن عبدالله بن ابی ربیعہ مخزومی است و مادر ام عثمان، ام کلثوم دختر ابوبکر صدیق بوده است.

ابراهیم بن محمد گاهی از ابوهریره و ابن عمر و ابن عباس روایت کرده است.

محمد بن سعد گوید محمد بن عمر واقدی، از گفته عبدالرحمان بن ابی الزناد ما را خبر داد که می‌گفته است: «هشام بن عبدالملک به هنگام خلافت خود حج گزارد. محمد بن ابراهیم بن طلحة هم در آن سال بیرون آمد و در مکه به هشام رسید و سر راه هشام کنار حجر اسماعیل نشست. هشام بن عبدالملک طواف کرد و همینکه از کنار ابراهیم گذشت، ابراهیم فریاد برآورد که تو را سوگند می‌دهم ستمی را که بر من شده است رسیدگی کنی. هشام پرسید بر تو چه ستمی شده است؟ گفت: خانه‌ام را گرفته‌اند. گفت: چرا به امیرالمومنین عبدالملک شکایت نکردی؟ گفت: به خدا سوگند که همو بر من ستم کرد. هشام گفت: چرا به ولید بن عبدالملک نگفتی؟ گفت: به خدا سوگند که او هم بر من ستم کرد. پرسید چرا به سلیمان نگفتی؟ گفت: او هم ستم کرد. پرسید چرا به عمر بن عبدالعزیز مراجعه نکردی؟ گفت: خدایش رحمت کناد او آن را بر من برگرداند ولی همینکه یزید بن عبدالملک به حکومت رسید آن را تصرف کرد و امروز هم به ستم در دست کارگزاران تو است. هشام گفت: اگر یارا و توان ضربت خوردن می‌داشتی تو را شکنجه در دناک می‌کردم. گفت: به خدا سوگند که یارای ضربه تازیانه و شمشیر دارم. هشام او را رها کرد و رفت. سپس ابرش کلبی<sup>۲</sup>

۱. این اصرار به نامگذاری پسران به نامهای پیامبران صلوات الله علیهم اجمعین سفارش طلحة بوده و در خور دقت است.

۲. ابومجاشع بن ولید قضاعی معروف به ابرش کلبی از دوستان هشام بن عبدالملک بوده و تا روزگار خلافت منصور

دوانیقی زنده مانده است. برای آگاهی بیشتر به محدث قمی، الکنی و الالقاب، ج ۲، چاپ صیدا، ۱۳۸۵ ق، ص ۶ مراجعه فرمایید.

را که از ویژگی‌ها او بوده خواست و به او گفت: ای ابرش! این زبان و این سخن را چگونه دیدی، زبان قریش است نه زبان قبیله کلب، میان قریش همواره بازماندگانی است و اینک میان ایشان کسی مانند این مرد نیست.

گوید محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت عبدالله بن ابی عبیده بن محمد بن عمار بن یاسر برای ما نقل کرد و گفت: \* نامه‌ای از هشام بن عبدالملک برای ابراهیم مخزومی که والی او بر مدینه بود رسید که مقررى خاندان صهیب بن سنان را به اندازه مقررى موالی - افراد غیر عرب - قرار دهد. آنان به ابراهیم بن محمد بن طلحه که سالار و سرپرست خاندان تیم بود پناه بردند و شکایت کردند. گفت: در این باره کوشش می‌کنم و رها نخواهم کرد. آنان سپاسگزاری و آرزوی پاداش پسندیده برای او کردند. ابراهیم بن هشام مخزومی هر روز شنبه سوار می‌شد و به مسجد قبا می‌رفت. ابراهیم بن محمد بن طلحه در میدان ارگ کنار خانه ابراهیم بن هشام نشست و چون آمد برخاست و لگام و موهای بال مرکب او را گرفت و گفت: خداوند امیر را به صلاح دارد، فرزندزادگان صهیب همپیمانان پسندیده‌اند و جایگاه صهیب در اسلام روشن است و مخصوص خود اوست. گفت: چه کنم نامه امیرالمومنین در باره ایشان رسیده است به خدا سوگند اگر آن نامه برای تو می‌رسید چاره‌ای جز اجرای آن نداشتی. ابراهیم بن محمد گفت: به خدا سوگند اگر بخواهی نیکی کنی می‌توانی و امیرالمومنین سخن و پیشنهادت را رد نمی‌کند و انگهی سمت پدری داری در این باره آنچه پسندیده است رفتار کن. ابراهیم بن هشام گفت: برای تو چیزی جز همانچه گفتم نخواهد بود. ابراهیم بن محمد گفت: اینک یک کلمه می‌گویم به خدا سوگند هیچ کس از قبیله تیم یک درم نخواهد گرفت مگر آنکه خاندان صهیب مقررى خود را پیش از او دریافت دارند. ابراهیم بن هشام گفت: به خدا سوگند من همان چیزی را که بخواهد - یعنی خلیفه - انجام می‌دهم. ابراهیم بن هشام سپس رو به ابو عبیده بن محمد بن عمار که همراهش بود کرد و گفت: قریش تا هنگامی که ابراهیم بن محمد زنده باشد در عزت خواهد بود و هر گاه این شخص بمیرد قریش زبون خواهد شد.

محمد بن سعد گوید محمد بن عمر واقدی، از گفته عبدالله الرحمان بن ابی الزناد ما را خبر داد که می‌گفته است: \* به روزگار خلافت هشام بن عبدالملک دستور پرداخت مقررى مردم مدینه صادر شد و چون اعتبارات غنایم پاسخگو نبود هشام دستور داد بقیه آن را از صدقات - درآمد زکات - ناحیه یمامه ترمیم کنند، و اموال صدقه را به مدینه فرستادند.



چون این خبر به ابراهیم بن محمد بن طلحه رسید گفت: به خدا سوگند هرگز مقرری خود را از صدقات و چرک دست مردم نمی‌گیریم تا تمام آن را از درآمد همگانی - فیء و غنایم - دریافت داریم. شترانی که اموال را می‌آوردند به مدینه رسیدند. ابراهیم بن محمد بن طلحه و مردم مدینه از شهر بیرون آمدند و با گوشه آستینهای خود به چهره شتران می‌زدند و آنها را بر می‌گرداندند و می‌گفتند: به خدا سوگند اگر یک درم از صدقه در این بارها باشد نمی‌گذاریم وارد مدینه شود. شتران را برگرداندند و چون این خبر به هشام بن عبدالملک رسید دستور داد اموال صدقه را برگردانند و تمام مقرری ایشان از اعتبارات غنایم همگانی پرداخت شود.

گوید محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت ابن ابی ذئب ما را خبر داد و گفت \* در مراسم تشییع ابراهیم بن محمد بن طلحه حضور داشتم. در مینی یا شب اقامت در مشعر الحرام در حالی که مُحْرِم بود در گذشته بود دیدم سر و چهره‌اش باز است - کفن را بر سر و روی او نکشیده‌اند. در آن باره پرسیدم. گفتند: خودش دستور داده است. در همان حال که می‌نگریستم عبدالله بن واقد بن عمر از آن جا گذشت و آمد و سر و چهره او را پوشاند. همان گونه که نسبت به پدرش - که در حال احرام مرده بود - رفتار کرده بود. سپس مُطَلَب بن حَنْطَب از آنجا گذشت و سر و چهره او را گشود همان گونه که نسبت به عبدالله بن ولید مخزومی انجام شده بود. جسد ابراهیم بن محمد را همچنان با سر و چهره گشوده به خاک سپردند و پایین دامنه عَقَبه به خاک سپرده شد.

گوید محمد - واقدی - ما را خبر داد و گفت ابن جُرَیج، از گفته زهری برای ما نقل کرد که می‌گفته است \* عبدالله بن ولید مخزومی در حال احرام در گذشت. از عثمان بن عفان درباره چگونگی کفن کردن او پرسیدند. دستور داد سرش را نپوشند.

### محمد بن ابراهیم

ابن حارث بن خالد بن صَخْر بن عامر بن کعب بن سعد بن تَیْم بن مَرَّة. مادرش حَفْصَة دختر ابویحیی است و نام ابویحیی، عُمیر بوده است. محمد بن ابراهیم از وابستگان و بردگان آزاده کرده قدیمی خاندان تَیْم بوده است و چون شمار افراد خاندان ایشان در مدینه فزونی یافت روزگاری خود را از بنی تَیْم می‌شمردند و نسبت خود را به ایشان می‌رساندند. محمد

بن ابراهیم این فرزندان را آورده است: موسی که مردی فقیه و محدث بوده است و ابراهیم و اسحاق که مادرشان اُمّ عیسی دختر عمران بن ابی یحیی بوده است.

محمد بن سعد گوید محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت موسی بن محمد بن ابراهیم بن حارث تیمی از گفته پدرش برای ما حدیث کرد که می گفته است \* خودم سعد بن ابی وقاص و ابن عمر را دیدم که بر گوی انار مانند منبر دست می کشیدند - آن را در دست می گرفتند - و سپس می رفتند.

محمد بن عمر واقدی می گوید: کنیه محمد بن ابراهیم، ابو عبدالله بود و پدر بزرگش یعنی حارث بن خالد از نخستین هجرت کنندگان بوده است. محمد بن ابراهیم به سال یکصد و بیست و سالهای آخر حکومت هشام بن عبدالملک در مدینه درگذشت. محمد بن ابراهیم محدثی مورد اعتماد و پر حدیث بوده است.

### یزید بن طلحة بن یزید

ابن رکانه بن عبد یزید بن هاشم بن مُطَلَب بن عبدمناف بن قُصَی، مادرش فاخته دختر مسعود بن حارثه بن نُضَله بن عَوْف بن عُبَید بن عَوَیج بن عدی بن کعب است. او مردی کم حدیث بوده و در سالهای نخستین خلافت هشام بن عبدالملک در مدینه درگذشته است.

### محمد بن طلحة

برادر پدر و مادری یزید است. محمد این فرزندان را آورده است: جعفر و ابراهیم و فاخته که مادرشان فاضله دختر فضیل بن رُکانه بن عبد یزید بن هاشم بن مُطَلَب بن عبدمناف است و علی و سلامه که مادرشان کلوکه دختر عون بن عبدالله بن مالک بن عبدالله بن رافع بن نُضَله بن مهذب بن صعب است.

محمد بن طلحه مردی کم حدیث بوده و به روزگار خلافت هشام بن عبدالملک در مدینه درگذشته است.

## ابوعبیده بن عبدالله

ابن زَمْعَةَ بن اسود بن مُطَلَب بن اسد بن عبدالعُزَی بن قُصَی مادرش زینب دختر ابوسلمة بن عبدالاسد مخزومی است و مادر زینب، ام سلمه دختر ابوامیه بن مغیره است که همسر حضرت ختمی مرتبت است. ابوعبیده این فرزندان را آورده است: عبدالله که همان رُکیح است و زینب و هند که او را عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب به همسری گرفت و محمد و ابراهیم و موسی از او متولد شدند و اَمَّة الْوَهَّاب<sup>۱</sup> دختر ابوعبیده که مادر این چهار تن قریبه دختر یزید بن عبدالاکبر بن وهب زَمْعَةَ است. و عبدالرحمان و عبیدالله که مادرشان ام قاسم دختر عمر بن ابراهیم بن عبدالرحمان بن عوف است. ابوعبیده مردی کم حدیث بوده است.

## وَهَّب بن عبدالله

برادر پدر و مادری ابوعبیده است. وَهَّب این فرزندان را آورده است: عبدالرحمان که مادرش کنیزی بوده است. دختری به نام کَلْثَم که مادرش خبیة دختر یزید بن قُنْفُذ بن عُمیر بن جُدعان بن عمرو تیمی است.

وَهَّب بن عبدالله در جنگ حره به ذیحجه سال شصت و سه و به روزگار حکومت یزید بن معاویه در گذشته است.

## برادر دیگرشان، یزید بن عبدالله بن زَمْعَةَ

این هم برادر پدری و مادری ایشان است. یزید بن عبدالله فرزندی به نام یزید از کنیزی داشته است.

محمد بن سعد می گوید محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت شُرحبیل بن

۱. اَمَّة به معنی کنیز است و با اضافه به «الله» یا صفات حق تعالی برای نام گذاری زنها به کار می رفته است.

ابی عَوْن، از پدرش، همچنین عبدالرحمان بن ابی الزناد، از پدرش و موسی بن یعقوب، از عمویش برای من نقل کردند که \* چون مُسَلِم بن عُقبه به مدینه درآمد و آن شهر را غارت کرد و گروهی را کشت مردم را برای بیعت کردن فراخواند. نخستین گروه که با او بیعت کردند بنی‌امیه بودند. سپس خاندان اسد بن عبدالعزّی را که بر ایشان خشمگین بود به کاخ خود فرا خواند و گفت: باید با امیرالمومنین بنده خدا یزید! و هر کرا جانشین پس از خود قرار دهد با این شرط بیعت کنید که خودتان و اموالتان بی قید و شرط در اختیار او باشد که هرگونه بخواهد در آن باره حکم کند. برخی از راویان گفتند که او به یزید بن عبدالله گفت: و تو به ویژه باید به شرط آنکه «عبدالعصا»<sup>۱</sup> و در کمال زبونی باشی بیعت کنی. یزید به او گفت: ای امیر! ما هم تنی چند از مسلمانانیم آنچه بر عهده ایشان است بر عهده ما و آنچه برای ایشان است برای ما خواهد بود. اینک برای پسر عمو و خلیفه و امام خود همان گونه بیعت می‌کنم که دیگر مسلمانان با آن شرط بیعت می‌کنند. مُسَلِم بن عُقبه گفت: خدا را سپاس که بدین بهانه خون تو را بر من آشاماند! به خدا سوگند هرگز آن را بر تو نمی‌بخشم، به جان خودم که تو و یارانت طعنه زننده بر خلفای خود هستید. سپس یزید بن عبدالله را پیش آورد و گردنش را زد.

محمد بن عمر واقدی از گفته ضحاک بن عثمان، از جعفر بن خارجه برای ما نقل کرد که \* چون مُسرف<sup>۲</sup> از مدینه بیرون رفت و آهنگ مکه کرد، یکی از کنیزان یزید بن عبدالله بن زُئمة از پی او بیرون رفت و دو یا سه روز همچنان از پی لشکر می‌رفت. میان راه مُسرف درگذشت و در گردنه مُشَلَل او را به خاک سپردند. این خبر به کنیزک رسید، خود را آن جا رساند گور او را شکافت و پیکرش را برگردنه مُشَلَل بردار کشید.<sup>۳</sup>

۱. ضرب‌المثل در زبونی و بدبختی است. ثعالبی در ثمار القوب فی المصروف و المنسوب، چاپ مصر، ۱۳۲۶ ق، ص ۵۰۴ توضیح داده است.
۲. به سبب اسراف در خون‌ریزی و بی‌رحمی به مُسَلِم بن عُقبه، مُسرف می‌گفته‌اند.
۳. خوانندگان گرامی توجه دارند که همان روزها خبر مرگ یزید به حجاز رسید و کسی را فرصت بازجست این گونه کارها نبود شاید این کار کنیزک مایه شادی هم بوده است.

## عبدالله بن وهب

ابن زَمْعَةَ بنِ أَسْوَدِ بنِ مُطَلِّبِ بنِ أَسَدِ بنِ عَبْدِ الْعَزِزِ بنِ قُصَيِّ. مادرش زینب دختر شیبۀ بن ربیعہ است و مادر زینب فاخته دختر حرب بن اُمیہ است. عبدالله یک فرزند آورده است: یزید که مادرش تمیمہ دختر حارث بن مالک بن خدیمة بن اعیان بن مالک بن علقمہ بن فراس بن غنم بن مالک بن کنانة است.

## عَبَادِ بنِ عَبْدِ اللَّهِ بنِ زُبَيْرِ

ابن خُوَيْلِدِ بنِ أَسَدِ بنِ عَبْدِ الْعَزِزِ بنِ قُصَيِّ. مادرش دختر منظور بن زَبَانِ بنِ سِيَارِ بنِ جَابِرِ بنِ عَقِيلِ بنِ سُمَيِّ بنِ مَازِنِ بنِ فِزَارِہِ است، عَبَادِ بنِ عَبْدِ اللَّهِ این فرزندان را آورده است: محمد و صالح که مادرشان ام شیبہ دختر عبدالله بن حکیم بن حزام بن خُوَيْلِدِ است. و یحیی که مادرش عایشہ دختر عبدالرحمان بن حارث بن هشام است، مادر عایشہ ام حسن دختر زبیر بن عوام است.

عَبَادِ بنِ عَبْدِ اللَّهِ محدثی مورد اعتماد و پرحديث بوده است.

## خُبَيْبِ بنِ عَبْدِ اللَّهِ بنِ زُبَيْرِ

برادر پدر و مادری عباد است. خُبَيْبِ مردی عالم بود و از او سخنان و حدیثهایی به اطلاع ولید بن عبدالملک رسید که آن را ناخوش داشت، به والی خود بر مدینه نوشت که او را صد تازیانه بزند.<sup>۱</sup> والی مدینه خبیب را صد تازیانه زد و فزون بر آن مشک آبی سرد که آن را

۱. والی ولید بن عبدالملک بر مدینه عمر بن عبدالعزیز بوده است. محمد بن سعد بن منیع نخواستہ است از او نام ببرد کہ مبادا بر دامن دادگری عمر بن عبدالعزیز گردی بنشیند. برای آگهی بیشتر در این مورد به شرح نهج البلاغہ ابن ابی الحدید، ج ۲۰، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر، ص ۱۰۳، و تاریخ طبری، ج ۶، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، ص ۴۸۲، ذیل وقایع سال ۹۳ مراجعه فرماید - م.

شب در فضای باز نهاده بودند - که بیشتر سرد شود - بر پیکر او ریخت. خبیب چند روزی زنده بود و درگذشت.

### حمزة بن عبدالله بن زبیر

او هم برادر پدر و مادری عبّاد است. حمزه بن عبدالله این فرزندان را آورده است: عماره که در کودکی درگذشته و کنیه حمزه هم به نام همو ابوعمارة بوده است و عبّاد که مادر این دو هند دختر قطبة بن هرّم بن سیار بن عمرو بن جابر بن عقیل بن هلال بن سُمی بن مازن بن فزارة بوده است. و ابوبکر و یحیی که مادرشان ام قاسم دختر قاسم بن محمد بن جعفر بن محمد بن ابی طالب بوده است و مادر ام قاسم، ام کلثوم دختر عبدالله بن جعفر بن ابی طالب و مادر ام کلثوم، زینب دختر علی بن ابی طالب (ع) و مادر زینب، فاطمه دختر حضرت ختمی مرتبت بوده است. و سلیمان و ام سلمه که مادرشان امّ خطاب دختر شیبۀ بن عبدالله بن شریک بن انس بن رافع بن امر و القیس بن زید عبدالاشهل و از انصار بوده است. و عبدالواحد و هاشم و عامر و ابراهیم و عبدالحمید و امّة الجبار و امّة الملک و ام حبیب و صالحه که مادران ایشان کنیز بوده‌اند.

عبدالله بن زبیر پسر خود حمزه را نخست بر حکومت بصره گماشت و سپس او را بر کنار ساخت. از حمزه و دو پسرش عبّاد و هاشم روایاتی نقل شده و هاشم از عابدان بوده است.

### ثابت بن عبدالله بن زبیر

این هم برادر پدر و مادری عبّاد است. ثابت این فرزندان را آورده است: نافع، مصعب، خبیب، بکیره که مادرانشان کنیز بوده‌اند. سعد که مادرش کنیز بوده است. اسماء که مادرش صَفیّا دختر عبدالله بن سعد بن ابی وقاص بوده است. و دو دختر دیگر به نامهای حکیمه و رُقیّقه که مادرشان عایشه دختر محمد بن عبدالرحمان بن ابی بکر صدیق بوده است.

## ابوبکر بن عبدالله بن زبیر

ابن عوّام بن خُوَیلِد بن اسد. مادرش ریّطه دختر عبدالرحمان بن حارث بن هشام است. ابوبکر بن عبدالله پسری به نام عبدالرحمان داشته است که مادرش اُمّة‌الرحمان دختر جعد بن عبدالله بن ماعز بن مجالد بن ثور بن معاویة بن بَکَاء بن عامر بوده است. از ابوبکر بن عبدالله بن زبیر هم گاهی روایت شده است.

## هاشم بن عبدالله بن زبیر

مادرش به ام‌هاشم معروف است و نامش زَحَلَة دختر منظور بن زَبّان فزاری بوده است.<sup>۱</sup> هاشم از سوارکاران سپاه پدرش بوده و در شمار شجاعان به حساب می‌آمده است.

## عامر بن عبدالله بن زبیر

مادرش حَنْتَمه دختر عبدالرحمان بن حارث بن هشام مخزومی است. عامر این فرزندان را آورده است: عتیق و عبدالله که نسلی از او باقی نمانده است، و حارث که در کودکی درگذشته است، و عایشه و اُمّ عثمان کُبری و ام‌عثمان صُغری که مادرشان قریبه دختر منذر بن زبیر بن عوّام بن خُوَیلِد بوده است.

عامر بن عبدالله بن زبیر دارای کنیه ابوالحارث و مردی دانشمند و فاضل بوده و پیش از مرگ هشام بن عبدالملک یا اندکی پس از مرگ او درگذشته است و هشام به سال ۱۲۴ درگذشته است.

معن بن عیسی ما را خبر داد و گفت مالک بن انس برای ما نقل کرد که \* عامر بن عبدالله هر روز به هنگام دمیدن خورشید غسل می‌کرده است. عبدالله بن ابی‌بکر هم همین‌گونه بوده و به قصد طهارت غسل می‌کرده‌اند.

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که هاشم با برادرانش پسر خاله هم بوده است.

همچنین معن از گفته مالک ما را خبر داد که می گفته است خود می دیدم که \* عامر بن عبدالله روز هفدهم ماه روزه وصال می گرفت یعنی آن روز را که به شب می رساند در آن شب هم هیچ چیز نمی چشید تا فردا غروب بدین گونه دو روز و یک شب چیزی نمی خورد.

معن از گفته مالک خبر داد که می گفته است \* عامر بن عبدالله را دیدم که در حال دعا کردن دستهایش را خمیده می داشت.

علی بن عبدالله بن جعفر ما را خبر داد و گفت سفیان برای ما نقل کرد که مردم می گویند \* عامر بن عبدالله با پرداخت شش خون بها - یعنی پرداخت خون بهای شش قتل غیر عمد که مرتکب شدگان توان پرداخت آن را نداشته اند - خود را از خداوند خریده است.

مصعب از سفیان ما را خبر داد که می گفته است \* عامر بن عبدالله را دیده است که وقوف خود را به هنگام رمی جمرات طول می داده است.  
عامر بن عبدالله محدثی امین و مورد اعتماد بوده و او را احادیث اندکی است.

### محمد بن جعفر بن زبیر

ابن عوام بن خویلد. مادرش کنیز بوده است. محمد بن جعفر پسری به نام ابراهیم و دختری به نام زینب داشته و مادرشان کنیزی بوده است.

محمد بن اسحاق از محمد بن جعفر روایت نقل کرده است، همچنین ابن جریر و ولید بن کثیر هم از او روایت کرده اند. محمد بن جعفر مردی عالم بوده و احادیثی از او نقل شده است.

### نُبَیْهَ بن وَهَب

ابن عثمان بن ابی طلحة بن عبدالعزی بن عثمان بن عبدالدار بن قُصَیِّ. مادرش سُعدی دختر زید بن مُلَیص از خاندان مازن بن مالک بن بن عمرو بن تمیم است. زید بن مُلَیص به روز جنگ بدر همراه گروهی دیگر از مشرکان اسیر شد. نُبیّه بن وهب این فرزندان را داشته است:



وَهَب، عبدالله، عبدالرحمان، عُمَر و دو دختر به نامهای ام سلمه و أم جمیل که مادرشان أم جمیل دختر شیبۀ بن عثمان بن ابی طلحه بوده است. با آنکه نُبیه از نافع برده آزاده کرده و وابسته ابن عمر بزرگتر نبوده است نافع از او گاهی روایت نقل کرده است. نُبیه در فتنه ولید بن یزید بن عبدالملک<sup>۱</sup> در گذشته است. او محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده ولی احادیث او همگی پسندیده است.

### عبدالرحمان بن مسور بن مخزومه

ابن نوفل بن اُهیب بن عبدمناف بن زهرة. مادرش اُمّةالله دختر شرحبیل بن حسنة کندی است. عبدالرحمان بن مسور این فرزندان را آورده است: عبدالله و میمونه که مادرشان دختر زیاد بن عبدالله بن مالک بن بُجیر بن هِزَم بن زُویبه از خاندان هلال بن عامر است. و ابوبکر که مردی شاعر بوده و شرحبیل و ربیعة و جعفر که از کنیزان متولد شده‌اند. کنیه عبدالرحمان، ابومسور بوده و به سال نود هجری به روزگار خلافت ولید بن عبدالملک در گذشته و مردی کم حدیث بوده است.

### سَلْمَة بن عُمَر بن ابی سَلْمَة

ابن عبدالاسد بن هلال بن عبدالله بن عمر بن مخزوم. مادرش مُسَلِیْکَة دختر رفاعه بن عبدالمنذر بن زُبَیر بن زید بن اُمیة بن زید بن مالک بن عوف بن عمرو بن عوف است. سلمة بن عمر این فرزندان را آورده است: عبدالله و عُمَر و دختری به نام اسماء که عروة بن زبیر بن عَوّام او را به همسری گرفت و مادرشان حفصة دختر عبیدالله بن عمر بن خطاب است و مادر حفصة اسماء دختر زید بن خطاب است.

۱. ولید بن یزید بن عبدالملک که به خلیفه فاسق مشهور است، به قصد باده گساری بر بام کعبه آهنک حجاز کرد. مردم بر او خروج و قیام کردند و او در جمادی الاخره سال یکصد و بیست و شش کشته شد. برای آگاهی بیشتر به سیوطی، تاریخ الخلفاء، چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید، مصر، ۱۳۸۹ ق، ص ۲۵۰ مراجعه فرمایید - م.

## مُطَلِّبُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ

ابن مطلب بن حنطب بن حارث بن عبید بن عمر بن مخزوم. مادرش ام ابان دختر حکم بن ابی العاص بن اُمیة است. مطلب بن عبدالله این فرزندان را آورده است: حکیم که مادرش سیده دختر جابر بن اسود بن عوف زُهری است. سلیمان و عبدالعزیز که به روزگار حکومت منصور عباسی عهده‌دار قضاوت مدینه بوده است و فضل و حارث و دختری به نام ام عبدالملک که مادرشان ام الفضل دختر کلب بن حزن بن معاویة بن خفاجة بن عمرو بن عقیل بن کعب بوده است. و علی که مادرش فاخته دختر عبدالله بن حارث بن عبدالله بن حصین ذوالغصه حارثی بوده است. و دختری به نام قریبة که مادرش ام قاسم دختر وَهَب بن یشر بن عامر بن مالک بن جعفر بن کلاب بوده است.

مطلب بن عبدالله را احادیث بسیاری است ولی چون احادیث خود را بیشتر به صورت مرسل - بدون آوردن سلسله سند - از حضرت ختمی مرتبت نقل کرده است و خودش هم دیدار با آن حضرت نداشته است به احادیث او استناد نمی‌شود و عموم اصحاب او هم همین گونه بوده‌اند.

## مُهاجر بن عِكرمة

ابن مُهاجر بن عبدالله بن ابی اُمیة بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم. او همان کسی است که یحیی بن ابی کثیر از قول او از گفته ابوبکر بن عبدالرحمان بن حارث بن هشام نقل می‌کند که حضرت ختمی مرتبت فرموده‌اند: در مورد هیچ شخص مسلمانی که به خدا و روز رستخیز ایمان دارد روانیست که به او بیش از ده ضربه تازیانه زده شود مگر در مورد حد - گناهان.

## خَفْصُ بْنُ عَاصِمٍ

ابن عمر بن خطّاب بن نُفیل بن عبدالعزیز بن ریحان بن عبدالله بن قرط بن رزاح بن عدی بن

کعب. مادرش سیده دختر عمیره بن خراش از خاندان محارب بن حفصه است. حفص بن عاصم این فرزندان را آورده است: عمر و رباح که نام اصلی او عیسی است و أمّ عاصم و أمّ جمیل که مادرشان میمونه دختر داود بن کلب بن أساف بن عتبة بن عمرو بن خدیج بن عامر بن جشم بن حارث بن خزرج بوده است. محمد بن سعد گوید عیسی پسر حفص برای ما نقل کرد که خود دیدم \* پدرم جامعه خرمی پوشد.

### برادرش، عبدالله بن عاصم بن عمر خطاب

مادرش عایشه دختر مطیع بن اسود بن حارثه از خاندان عدی بن کعب است. عبدالله بن عاصم این فرزندان را آورده است: عبدالله که مادرش کنیزی است. عاصم و اُیّته که مادرشان ام سلمه دختر عبدالله بن ابی احمد بن جحش بن رثاب از خاندان اسد است.

### عبدالحمید بن عبدالرحمان

ابن زید بن خطاب بن نفیل بن عبدالعزی بن رباح بن عبدالله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب است. مادرش میمونه دختر بشر بن معاویه بن ثور بن عباده بن بگاء از خاندان عامر بن صعصعه است. عبدالحمید بن عبدالرحمان این فرزندان را آورده است: ابراهیم که مادرش یزید بن اصم از خاندان بگاء است. و محمد و عمر و زید و عبدالرحمان اکبر و عبدالکبیر که فرماندهی سپاه جنگهای تابستانی را بر عهده داشته است و مادران ایشان کنیز بوده‌اند و عبدالرحمان اصغر دختر حارث بن عبدالله بن ابی ربیعه بن مغیره مخزومی است. عمر بن عبدالعزیز، عبدالرحمان را به حکومت عراق گماشت و ابوالزناد را همراه او گسیل داشت که دبیر او درباره خراج باشد.

### نفیل بن هشام

ابن زید بن سعید بن زید سعید بن عمرو بن نفیل بن عبدالعزی بن رباح بن عبدالله بن قرط بن

رزاح بن عدی بن کعب. مادرش ام حبیب دختر عبدالله بن قارظ از بنی کنانه است که همپیمانان بنی زهره بوده‌اند. نُفیل پسری به نام هشام داشته است و مادرش دختر اسود بن زید بن عمرو بن نفیل بوده است.

## عمرو بن شعيب

ابن محمد بن عبدالله بن عمرو بن عاص بن وائل بن هشام بن سعید بن سهم بن عمرو بن هُصَیص بن کعب. مادرش حبیبه دختر مَرَّة بن عمرو بن عبدالله بن عمیر بن اُهیَّب جُمَیحی است. عمرو بن شعیب این فرزندان را آورده است: عبدالله که مادرش رمله دختر عبدالله بن مطلب بن ابی وداعة بن صُبَیره سهمی است. و ابراهیم که مادرش ام عاصم دختر عمر بن عاصم از قبیله ثقیف است. و عبدالرحمان که از کنیزی متولد شده است.

وکیع بن جراح از داود بن قیس ما را خبر داد که می‌گفته است \* کنیه عمرو بن شعیب، ابو ابراهیم بوده است.

محمد بن عمر واقدی از مالک بن انس ما را خبر داد که می‌گفته است \* عمرو بن شعیب را دیدم میان نماز ظهر و عصر مدت درازی نماز می‌گزارد.

معلی بن اسد ما را خبر داد و گفت عبدالعزیز بن مختار، از حبیب معلم برای ما نقل کرد که می‌گفته است \* عمرو بن شعیب مرا گفت پدرش به هنگام مرگش برای مادرش بیست هزار درم مقرر داشته است.

## عُمَرُ بن شعيب

ابن محمد بن عبدالله بن عمرو بن عاص. برادر پدر و مادری عمرو است. او را نسلی باقی نمانده است. و گاه از او روایت نقل شده است.

گوید یزید بن هارون، از گفته عبدالملک بن قدامة جُمَیحی ما را خبر داد و گفت عمر بن شعیب در شام، از گفته پدرش، از پدر بزرگش عبدالله بن عمرو برای ما نقل کرد که می‌گفته است \* مادرش که دختر مُنْبه بن حجاج بوده است کنیزی - اسیر شده در جنگ - بوده که او را به پیامبر (ص) هدیه کرده بودند و او نسبت به آن حضرت مهربانی می‌کرد.

پیامبر (ص) روزی به دیدن او آمدند و توشه‌ای برایش آوردند و پرسیدند ای ام‌عبدالله چگونه‌ای؟!<sup>۱</sup>

## برادرشان، شُعیب بن شُعیب

ابن محمد بن عبدالله بن عمرو بن عاص. مادرش کنیزی بوده است. شُعیب بن شُعیب پسرش داشته که در گذشته و نسلی از او باقی نمانده است. از شُعیب بن شُعیب گاهی روایت نقل شده است.

## محمد بن عمرو بن عطاء اکبر

ابن عباس بن علقمة بن عبدالله بن ابی قیس بن عبود بن نصر بن مالک بن حِشَل بن عامر بن لُوءِی. مادرش ام‌کلثوم دختر عبدالله بن غیلان بن سلمه بن معتب بن مالک بن کعب از قبیلهٔ ثقیف است. کنیهٔ محمد بن عمر، ابو عبدالله و دارای مردانگی و برازندگی بوده است و در مدینه گفته می‌شده است به سبب برازندگی و مردانگی و خرد و کمال خود به خلافت خواهد رسید. او، ابن عباس و جز او برخی دیگر از اصحاب پیامبر (ص) را دیده است. محمد بن عمرو بن عطاء به روزگار خلافت ولید بن یزید بن عبدالملک در گذشته است. محدثی مورد اعتماد بوده و او را احادیثی است.

## ابوبکر بن مُحمد

ابن عمرو بن حزم بن زید بن لوذان بن عمرو بن عبدعوف بن غنم بن مالک بن نجار از تیرهٔ خزرج و از انصار است. مادرش کبشه دختر عبدالرحمان بن سعد بن زرارة بن عُدس از خاندان مالک بن نجار است. خاله‌اش عمره دختر عبدالرحمان است که از عایشه روایت کرده است. ابوبکر بن محمد این فرزندان را آورده است: محمد و عبدالله و عبدالرحمان که

۱. ظاهراً عبدالله بن عمرو با نقل این حدیث می‌خواسته است بگوید که تولد او و اینکه کنیه مادرش ام‌عبدالله خواهد شد به لطف گفتار و پیش‌بینی حضرت ختمی مرتبت بوده است.

مادرشان فاطمه دختر عماره بن حزم از خاندان مالک بن نجار است. و دختری به نام  
 أمة الرحمان که از کنیزی متولد شده است. ضمناً ابوبکر نام این شخص است نه کنیه او.

یزید بن هارون از یحیی بن سعید ما را خبر داد که ضمن حدیثی می گفته است  
 \* ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم سرپرست قضای مدینه بوده است.

معن بن عیسی ما را خبر داد و گفت سعید بن مسلم برای ما نقل کرد که \* خودش  
 ابوبکر بن محمد بن محمد را به روزگاری که عمر بن عبدالعزیز از سوی ولید بن عبدالملک  
 حاکم مدینه بوده دیده است که در مسجد مدینه قضاوت می کرده است.

معن بن عیسی ما را خبر داد و گفت مالک بن انس، از ربیعة بن عبدالرحمان برای ما  
 نقل کرد که می گفته است \* ابوبکر بن محمد را در مسجد مدینه دیده است که بر ستون  
 نزدیک قبر مطهر تکیه می داده و داوری می کرده است و دو نگهبان هم همراهش بوده اند.  
 محمد بن عمر واقدی می گوید: هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید ابوبکر  
 بن محمد را به حکومت مدینه گماشت. ابوبکر بن محمد، پسر عموی خود ابوطواله بن  
 عبدالله بن عبدالرحمان بن معمر بن حزم را به قضای مدینه منصوب کرد. خود ابوبکر بن  
 محمد با مردم نماز می گزارد و کار ایشان را سرپرستی می کرد.

محمد بن سعد می گوید معن بن عیسی، از گفته ابوالغضن ما را خبر داد که می گفته  
 است \* هرگز ندیدم که ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم به هنگامی که بر منبر است شمشیر  
 با خود داشته باشد.

همچنین معن بن عیسی، از گفته ابوالغضن<sup>۱</sup> ما را خبر داد که می گفته است \* ابوبکر  
 بن محمد را می دیدم که روزهای عید و جمعه عمامه‌ای سپید می بندد و می دیدم هرگاه به  
 منبر پیامبر (ص) می رفت نعلینهای خود را بیرون می آورد.

گوید اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس، از گفته ابوالغضن ما را خبر داد که می گفته  
 \* ابوبکر بن محمد را دیده است که موهای خود را با حنا و کتم رنگ می کرده است.

معن بن عیسی از گفته ابوالغضن ما را خبر داد که می گفته \* بر دست راست ابوبکر بن  
 محمد انگشتری زرین دیده که نگین آن یاقوت سرخ بوده است.

اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس از گفته ابوالغضن ما را خبر داد که می گفته \* در

۱. ثابت بن قیس غفاری مدنی که به کنیه ابوالغضن مشهور است به سال ۱۶۸ در صد سالگی در گذشته است. درباره ارزش  
 احادیث او گوناگون سخن گفته اند، به میزان الاعتدال، شماره ۱۳۷۱ مراجعه فرمایید.

انگشت دست راست ابوبکر بن محمد انگشتری دیده است که نگین آن یاقوتی به رنگ آسمان بوده است.<sup>۱</sup>

عبدالله بن مسلمة بن قعنب حارثی ما را خبر داد و گفت عبدالعزیز بن محمد، از عمرو بن ابی عمرو، از عبدالله پسر ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم برای ما نقل کرد که پدرش می‌گفته است \* بیش از سه پارچه یک لخت بر من کفن مکنید.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید: ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم به سال یکصد و بیست و روزگار خلافت هشام بن عبدالملک و در هشتاد و چهار سالگی در مدینه در گذشته است. او محدثی مورد اعتماد و پر حدیث بوده است.

### عاصم بن عمر بن قتادة

ابن نعمان بن زید بن عامر بن سواد بن کعب. این کعب همان ظفر بن خزرج بن عمرو است و این عمرو همان نیت بن مالک بن اوس و از انصار است. مادر عاصم ام حارث دختر سنان بن عمرو بن طلق بن عمرو از خاندان سلامان بن سعد هذیم بن قضاة و از همپیمانان بنی ظفر است. کنیه عاصم ابو عمر است و او را نسلی باقی نمانده است.

عاصم از راویان علم و آگاه به سیره و جنگهای رسول خدا (ص) بوده است و محمد بن اسحاق و دانشمندان دیگری جز او از عاصم روایت نقل کرده‌اند. او مردی عالم و محدثی مورد اعتماد و پر حدیث بوده است.

عاصم بن عمر به روزگار خلافت عمر بن عبدالعزیز به سبب وامی که بر عهده‌اش آمده و مانده بود پیش او آمد. عمر بن عبدالعزیز وامش را پرداخت و فرمان داد که از آن پس به او یارانه پرداخت شود. و به او دستور داد در مسجد جامع دمشق بنشیند و برای مردم درباره جنگهای رسول خدا و مناقب یارانش سخن بگوید. گوید: مروان بن الحارث را خوش نمی‌داشتند و از آن باز می‌داشتند. عمر گفت: با این همه، بنشین و برای مردم بگو. عاصم چندگاهی چنان کرد و سپس به مدینه برگشت و همواره همان‌جا بود تا به سال یکصد و بیست و سه روزگار خلافت هشام بن عبدالملک در گذشت.<sup>۲</sup>

۱. ظاهراً منظور از یاقوت آسمانی رنگ فیروزه است و ابوالغصن آن را یاقوت پنداشته است.

۲. برای آگاهی نسبی از بسیاری روایات عاصم در کتابهای سیره و مغازی لطفاً به فهرست مغازی واقدی مراجعه فرمایید.

## يعقوب بن عمر بن قتاده

برادر پدر و مادری عاصم است. يعقوب بن عمر تنها دختری به نام أمّة الرحمان داشته است که او را رُبَيْح بن عبدالرحمان بن ابی سعید خُدَری به همسری گرفته است. نسل عاصم و يعقوب منقرض شده و کسی از ایشان باقی نمانده است و به طور کلی نسل عامر بن سواد از میان رفته‌اند و هیچ کس از ایشان نمانده است. يعقوب اندکی روایت نقل کرده و گاهی از او نقل روایت شده است.

## عبدالرحمان بن عبدالله بن کعب

ابن مالک بن ابی کعب بن قین بن کعب بن سواد بن غنم بن کعب بن سلمه، از خاندان خزرج است. مادرش خالدة دختر عبدالله بن أنیس از خاندان بُرک بن وَبَره همپیمان بنی سلمه است. عبدالرحمان بن عبدالله این فرزندان را آورده است: محمد و أُبیّة که مادرشان خالدة دختر بن عبیدالله بن کعب بن مالک بن ابی کعب بن قین از خاندان بنی سلمه است. عبدالله و عبدالرحمان که مادرشان ام کوج دختر ثابت بن حارث بن ثابت بن حارثه از خاندان جدارة است و رَوْح که مادرش کنیزی بوده است.

کنیة عبدالرحمان بن عبدالله بن کعب، ابوالخطّاب یعنی همان کنیة عمویش عبدالرحمان بن کعب بوده است. زُهری گاهی از عبدالرحمان بن عبدالله بن کعب روایت نقل کرده است. عبدالرحمان مردی کم حدیث بوده و به روزگار خلافت هشام بن عبدالملک در مدینه درگذشته است. نسل او منقرض شده و کسی از آنان باز نمانده است.

## واقد بن عمرو

ابن سعید بن معاذ بن نعمان بن امر و القیس بن زید بن عبدالاشهل بن جُشم بن حارث بن خزرج بن عمرو که همان نبیت بن مالک بن اوس بن حارثة بن ثعلبة بن عمرو بن عامر است. مادر واقد کنیز بوده است. واقد بن عمرو این فرزندان را آورده است: محمد، سعد، ابوبکر و



أم ابیها که مادرشان ام کلثوم دختر سلمة بن عوف بن سلمة بن وقش بن زرعة از خاندان عبدالاشهل و از تیره اوس انصار است.

نسل فرزندان واقد بن عمرو سپری شده و کسی از ایشان باز نمانده است. واقد محدثی مورد اعتماد بوده او را احادیثی است.

## سعید بن عبدالرحمان بن حسان بن ثابت

ابن منذر بن حرام بن عمرو بن زید مناة بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار. مادرش کنیز است. سعید این فرزندان را آورده است: فرعة و فاطمه که مادرشان کنیز بوده است. و دختری دیگر به نام عبدة که مادرش کنیز دیگری بوده است.

فرزندان حسان بن ثابت از میان رفتند و هیچ کس از ایشان باز نمانده است. سعید بن عبدالرحمان مردی کم حدیث و شاعر بوده است.

## محمد بن یحیی

ابن حبان بن مُنْقِد بن عمرو بن مالک بن خنساء بن مبدول بن عمرو بن غنم بن مازن بن نجار. مادرش أم العلاء دختر عباد بن سلکان بن سلامة بن وقش بن زُغَبَة بن زعوراء بن عبدالاشهل از تیره اوس انصار است. محمد بن یحیی این فرزندان را آورده است: سُکینه و فاطمه که مادرشان ام حارث دختر واسع بن حبان بن منقذ بن عمرو بن مالک بن خنساء بن عمرو بن غنم بن مازن بن نجار است. و بُرَیْکَة که مادرش مؤیسه دختر صالح بن خوات بن جُبَیر بن نعمان بن برک است. این بُرک همان امروالقیس بن ثعلبة بن عمرو بن عوف از تیره اوس انصار است.

کنیه محمد بن یحیی، ابو عبدالله بوده و به سال یکصد و بیست و یک هجری و به روزگار حکومت هشام بن عبدالملک در شهر مدینه در گذشته است و هفتاد و چهار ساله بوده است.

محمد بن عمر واقدی می گوید: محمد بن یحیی بن حبان در مسجد رسول خدا (ص) حلقه تدریس داشته و فتوا می داده است. او محدثی مورد اعتماد و بسیار حدیث بوده است.